

گزارش یک سرکوب از شهرستان اندیمشک

کانون بیکاران

بخش پایی

فریبا مرزبان

پس از فرمان خمینی که گفت: بگیری و بکشیدشان، جا در جا، در دادگاههای زندانهای کارون و یونسکو، اولین اتهام وارده به بسیاری از بازداشت شدگان در سال شصت، حمایت از کانون بیکاران و شرکت در درگیری ها بود. به همین دلیل، احکام بسیاری از آنان جز حکم اعدام چیز دیگری نبود. قضات به قلع و قمع اهالی منطقه مسکونی ساختمان واقع در شهرستان اندیمشک حکم دادند و سپاهیان سرکوبگر از هیچ کشتاری ابااء نکردند

با سپری شدن چند روز، اسامی تک تک کشته شدگان در درگیریها و قربانیان جامعه سرمایه داری مشخص شد. در میان اجساد، جسد دو پسر بچه خردسال به چشم می آمد " حجت الله خوش کفا " و " صفرعلی رزم جو" که در روز حادثه برای خرید نان به بیرون از خانه رفته بودند. "غریب رضایی" کارگر بیکار از اعضای کانون بیکاران ، هدف گلوله مزدوران خمینی قرار گرفته بود. یکی دیگر از قربانیان « شاهین دژشکن » بود، تنها فرزند خانواده که با مادرش زندگی می کرد. او نور چشم مادر بود. شاهین از بوکسره های قدیمی شهر بود و شعر هم می گفت و مجموعه اشعار او منتشر شده بود. یادم هست همیشه در جمع بیکاران سخنرانیش را با این شعر آغاز می کرد:

آن که گردیده جمع سیم و زرش
زر نباریده زآسمان به برش
یا خودش دزد بوده یا پدرش (۱)

شاهین زنده نماند تا سخنرانی کند. زنده نماند تا از اشعار و سروده هایش بخواند. او دیگر زنده نبود تا پای درد دل و صحبت همشهریانش بنشیند و مردم هم به سخنان دردمند او گوش دهند.

شعبان قلاوند که فرماندهی چماق به دستان خمینی را بر عهده داشت و

از هیچ کاری چشم نمی پوشید، به توحش و وحشیگری شهره عام و خاص بود هم به همراه گروهی از چماقداران، هسته هایی تشکیل داده بود. این هسته ها، زنان سیاسی فعال را شناسایی می کردند و در موقعیتهای مختلف به آنها حمله ور می شدند و زیر مشت و لگد و چوب می گرفتند. همه چیز به اینجا ختم نمی شد. این اوباشان برای گرفتن زهرچشم از مردم شهر، به دستگیری زنان و دختران جوان پرداخته بودند. اگر نشانی از زنان سیاسی در دست داشتند، بلافاصله به محل زندگی او می ریختند و دستگیرش می کردند. به همین دلیل، گروهی از اهالی شهر برای حفظ جان این زنان، چاره ای اندیشیدند. هیچیک از ما، اجازه تنها بودن در سطح شهر را نداشتیم. با پیشینه ای که داشتم خطر بیش از سایرین تهدیدم می کرد؛ از سوی دوستان، سعید و علی را برای همراهی من گذاشتند و برای مدتی هر کجا که می رفتم آن دو همراه من بودند.

شعبان و گروهش به همین اکتفا نکردند. او جنون داشت، جنونی که ارثیه حزب الله است. او و آدمهایش به افراد و مکانهای مختلف حمله ور می شدند و همه چیز را داغان می کردند تا همه را دستگیر کنند. در این میان به کتابفروشی دانش که متعلق به همسر خواهرش بود حمله برد و او را که از هواداران سازمان فدائیان بود دستگیر و روانه زندان یونسکو کرد.

تحصن در سطح شهر ادامه داشت. همه روزه خبر دستگیری در آمار بالایی به گوش می رسید. در طول این مدت چند بار به خانه سر زدم. در یکی از همان روزها خبر بازداشت برادرم «بابک» را دریافت کردم. او در خیابان به همراه زنده یاد «غلام بندری» دستگیر شده بود. (۲) پدرم از سفر بازگشته بود و به مردم در خیابان ملحق شده بود. با دیدن او آسوده خاطر شده بودم و گمان می کردم که از میزان نگرانی و دلواپسی مادرم کاسته می شود. به همین دلیل سه روز به خانه نرفتم.

گردان ویژه سرکوب

موضوعی بسیار بااهمیت و قابل توجه است که پس از فتوی امام جمعه دزفول ساعت ۹ صبح سپاه پاسداران دزفول که سپاه اندیمشک زیر نظرشان بود وارد عمل شدند و به کمک پاسداران اندیمشک آمدند. سند این ادعا موجود است یکی از پاسداران فعال در سرکوب مردم در همین رابطه تعریف کرده است: " آمدن بچه های دزفول به شهر، التهاب شهر را بیشتر کرد" چرا که کینه های قبلی شعله ور تر شده بود. ساعت ۱۰ صبح «غلامعلی رشید» فرمانده عملیات سپاه دزفول وارد حیاط سپاه

از سوی حاکمیت پیاده کردن نیروی جنوب کافی نبود. رژیم خطر را گسترده تر احساس کرده بود. به همین دلیل، برای سرکوب بیشتر مردم از نواحی مختلف گردانهای ویژه به منطقه اعزام شد. «اسماعیل موسوی»، فرمانده گردان از شهرستان خرم آباد آمده و بزرگ شده اندیمشک در خوزستان بود. او چندین سال با بسیاری از جوانان شهر همکلاس و همصحبت بود و شیطنتهای نو جوانی و بچگی را کنار هم انجام داده بودند. اینک، رژیم او را برای کشتار مردم بی دفاع اعزام داشته بود! (۴)

در یکی از روزها که ما بست نشسته بودیم، او به اتفاق چند پاسدار به میان جمعیت آمد و خواست تا با مردم گفتگو کند. پس از صحبت های غلامعلی رشید بود که اسماعیل موسوی رفت پشت میکروفن و پس از معرفی خودش، اعلام کرد: هنگامی که مرا به عنوان فرمانده ویژه سپاه پاسداران برای برقراری آرامش و سرکوب شدید مردم دعوت کردند، به من گفتند: گروهی آشوبگر به شهر ریخته اند. اجنبی ها اختشاش کرده و به کشتار عناصر حزب الهی و برادران سپاه دست زده اند. لیست اسامی داده شده را نگاه کردم و حالا که در میان شما هستم می بینم اطلاعاتی که دریافت کرده ام اشتباه بوده است. شما مردم متحصن و افراد معترض همه دوستان قدیم و هم محله ای های من هستید و اجانب معنایی ندارند! من آمده ام بدانم چرا چنین شده است؟

صدای جمعیت حاضر در صحنه بگوش می رسید: شما که می گوئید ما اجانب نیستیم پس چرا جلوی خونریزی را نمی گیرید؟ تاکید می کردند " کدام سپاهی کشته شده ست؟" چرا گلوله داغ اسلحه شما جسمهای ما را سوراخ سوراخ می کند؟ چرا بچه های مردم را در هر رده سنی دستگیر کرده اید؟ چرا بازداشت شدگان را از زندان آزاد نمی کنید؟

یکباره اعتراض مردم در رابطه با سختهایی که کشیده بودند بلندتر شد و همه به خروش آمدند. از میان صفوف جلویی جمعیت معترض آقای «مجید کایدی» مربی محترم تیم فوتبال نیرو، که قهرمان استان بود با نگرانی نسبت به بازداشت چهار تن از فوتبالیستهای تیمش «نیرو» معترض شد و گفت: چرا می گوئید که بازداشت شدگان خرابکار و افراد مسلح هستند؟! و در حالی که لیست بازداشت شدگان را به اسماعیل موسوی نشان می داد و اشاره بر آن داشت گفت: در میان بازداشت شدگان ۴ تن از بازیکنان تیم من هستند؛ دلیلی برای بازداشت ورزشکاران وجود ندارد به چه جرمی آنها را در زندان نگاه داشته

اید؟ اسماعیل موسوی وعده کرد به مردم کمک کند. در آن میان چندتن از اعضای سپاه پاسداران این جنایت را تحمل نکردند و در تحصن با عذرخواهی به مردم ملحق شدند. تیمسار شمخانی هم که فرماندار بود درگیر این کشتار شده بود؛ از همه توان خود استفاده کردند تا مردم را به خانه هایشان بازگردانند و از تداوم تحصن مردم در شهر ممانعت کنند.

در آن روزهای دلگیر من بیش از حد نگران بودم. زینب و شهناز خواهران آقای کایدی در کنارم بودند. مثل همیشه زینب دستهایم را در دستهایش گرفته بود و می خواست مرا به خانه شان ببرد تا شاید از نگرانی من کاسته شود. قدرت کایدی هم که آنجا بود سعی می کرد از نگرانی من از بابت برادرم که زندانی بود بکاهد. (۵)

شرایط و اوضاع سیاسی منطقه وخیم و حساس بود و برای احقاق مطالبات مردم، اتحاد عمل بیشتری در میان گروههای حمایت کننده و پیشتاز لازم می بود. مجاهدین محافظه کاری می کردند و در اعلامیه هایشان از ذکر نام کشته و بازداشت شدگان با گرایش چپ خودداری می ورزیدند. آنها بر زبان می آوردند که افراد بازداشت شده وابسته به گروهها و مردم عادی هستند، تشکیلاتهایشان از آنها دفاع می کنند. یکی از اعضای کانون بیکاران که به گروه سیاسی وابستگی نداشت، با چند تن از هواداران مجاهدین، در این باره گفتگو کرد و از آنان خواست میان نیروها ایجاد فاصله نکنند. در بسیاری از موارد، چپها پشتیبان آنها بودند. در اعلامیه های مربوط به طیف چپ کلیه نامها، بدون در نظر گرفتن گرایش و خط سیاسی افراد ذکر می شد. (۶)

مجاهدین، تعدادی از کشته و اعدام شدگان حوادث کانون بیکاران را با چاپ عکسهایشان، به خود نسبت دادند، در صورتیکه این افراد وابستگی به آنها نداشته و تنها انسانهای شریف، بیگناه و آزاده ای بودند که به دست غاصبان انقلاب از پای در آمدند؛ آنها عده ای بیکار بودند که از حکومت نان خواسته بودند.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران در گزارشی ناقص منتشره در نشریه کار حمایت پلیس شهربانی از مردم را فرصت طلبانه تلقی می کند و جانبداری های آنها را محکوم می کند. در حالی که ماموران پلیس به رفتار خشن و بی رحمانه سپاه انتقاد داشتند. (۷)

نشریه بیکار هم گزارشی در این رابطه منتشر کرده بود هواداران سازمان بیکار هم چون سایر شهروندان اندیمشک در حمایت از کانون

بیکاران برخاسته بودند. (۸)

در یکی دیگر از شبها، نمایندگان از ارگانهای مختلف برای گفتگو و رسیدگی به وضع مردم آمدند. « غلامعلی رشید » بطور همزمان فرماندهی اندیمشک و دزفول را داشت که بعدها به فرماندهی نیروهای مسلح رسید در میانشان بود و با چند تن از نمایندگان مردم در ساختمان فرمانداری گفتگو کردند. جلسه آنها در ساعت ۱۱ شب شروع شد و تا پاسی از صبح ادامه داشت. نمایندگان گهگاه از جلسه بیرون می آمدند و از نتایج و روند کار به مردم گزارش می دادند. آنها پس از جمع آوری نظرات مختلف، مجدداً به جلسه باز می گشتند.

فرمانداری قول داد، دستگیر شدگان وقایع اخیر را هر چه زودتر آزاد کند. فرماندار برای رسیدگی به مشکلات، از مردم فرصت خواست تا بتواند در زمان مناسب وقایع را بررسی کند. پس از سعی بسیار از سوی مردم متحصن برای رسیدن به خواسته های برحقشان، گفتگو با نمایندگان حاکمیت و جلسه آنها به پایان رسید.

فرماندار که به خوبی از وقایع مطلع بود، در آن شب به دلایل سیاسی و برای حفظ آرامش مردم به گفتگو آمده بود. او خود فرمان سرکوب و آتش داده بود و می دانست اگر اقدام به آزادی دستگیر شدگان نکند و خامت اوضاع بیشتر می شود و مردم آرام نخواهند نشست.

ساعت ۱ بعد از ظهر بود و من بین مردم معترض و متحصن نشسته بودم. پسر خاله فرخ به سراغم آمد و با ناراحتی گفت: حال مادرت خوب نیست. خانواده ات فکر می کنند تو دستگیر شده ای. بهتر است بروی آنها را ببینی.

چون به خانه سر نزده بودم، تصور کرده بودند که دستگیر شده ام. با دوست مهربانم آقای ابراهیم لقمانی در این باره صحبت کردم. (۹) ساعت ۳ بعد از ظهر بود که به اتفاق آنها به سمت خانه رفتم. ما مجبور شدیم کلی از مسافت را از مسیرهای انحرافی طی کنیم و در طول راه ضد تعقیب می زدیم تا مطمئن شویم که در امنیت هستیم.

بچه ها بیرون خانه منتظر بازگشت من بودند. پس از کمی صحبت با مادر، اطلاع دادم که باید به تهران بروم. از او خواستم وسایل مرا آماده کند. مادرم از این پیشنهاد خوشحال شد. بدون آنکه بداند سپاه حکم دستگیری ام را داده بود خیالش آسوده می شد چون احساس می کرد دیگر در ادامه درگیری نخواهم بود. فردای آن روز از خوزستان خارج شدم. تحصن مردم روزها و شبها ادامه داشت.

نمایندگان ویژه سرکوب

از تهران به طور مرتب تلفنی با خانواده و دوستانم در ارتباط بودم و در جریان وقایع قرار می‌گرفتم. درگیر درسها بودم و فعالیت سیاسی هم اضافه شده بود. سرانجام تحصن مردم با وعده و وعیدهای حاکمیت به پایان رسید. خبر رسید که گروهی از نمایندگان مجلس و اعضاء شورای نگهبان برای رسیدگی و ملاقات با مردم و خانواده های قربانیان، اعلام آمادگی کرده بودند. قرار ملاقات مصادف با چهلمین روز شهادت اعضاء کانون بیکاران و دیگر مردم بود. محل تجمع را در گورستان عمومی شهر گذاشته بودند. من فیلمهایی را که از صحنه های درگیری و زخمی شدگان و اجساد داشتم چاپ کردم.

خودم را به مراسم رساندم. به کمک مهرانگیز و ژیلا و بهزاد عکسهای چاپ شده را روی سه مقوای بزرگ چسباندیم. محمود یکی از دوستان تابلوهای آماده شده را برای ما تا محل سخنرانی با اتومبیل شخصی حمل کرد. بغل دیوار گورها، تابلوها را به دیوار نصب کردیم و چادر به سر چند متر آنطرف تر نشستیم. (۱۰)

نمایندگان خمینی که عبارت بودند از مرضیه دباغ، خدمتکار خانه خمینی و نماینده مجلس و طاهری خرم آبادی معمم و از اعضاء شورای نگهبان، برای سخنرانی آمده بودند. (۱۱) پس از سخنرانی که طی آن سعی بر محکومیت مردم داشتند به سمت آنها رفتم و درخواست کردم برای بازدید تصاویر درگیری و حوادث پیش آمده و تصاویر انبوه زخمی شدگان و قربانیان حادثه بیابند. آنها با من آمدند و از نزدیک عکسهای بخشی از صحنه های درگیری و کشتار مردم را دیدند.

برای آنها توضیح دادم: این عکسها سندی است از بی گناهی مردم.

یکباره از من پرسیدند: این عکسها را چه کسی گرفته است؟ عکاس کیست؟

خطر را احساس کردم. گفتم: نمی دانم عکاس کیست. من اینجا بودم و فکر کردم بد نیست شما هم آنچه را ما دیدیم ببینید.

آنها از محل دور شدند و من هم به سمت دوستانم رفتم و در گوشه ای نشستیم تا مراسم به پایان رسید. یادم می آید که هوشنگ رستمی نماینده بیکاران و حسین شاکری، محمدرضا چرخ، محمدرضا رستمی، حسین دیناروندی به همراه چند کارگر و بیکار و روستا نشینان صحبت کردند. سپس عکسها را بر داشتیم و من به تهران باز گشتم. در همان

ایام کانون بیکاران تهران که ستادش در منطقه نازی آباد بود تعطیل اعلام شد.

اعدام بیکاران

چندی بعد خبر رسید که مأموران رژیم به طور ناگهانی تعدادی از افراد سیاسی را به بهانه مشارکت در کانون بیکاران و نمایندگان کانون بیکاران در خوزستان را دستگیر و بازداشت کرده و حکم جلب تعدادی دیگر را نیز صادر کرده بودند.

دستور بازداشت ۲۰ تن از افراد مرتبط با کانون بیکاران داده شده بود چند تن از کسانی که احکام جلب برایشان صادر شده بود، توانستند از دست مأموران گریخته و جان سالم به در برند، از میان آنها به حسین دیناروندی و پرویز کمائی که از اعضاء فعال کانون بیکاران اندیمشک و همچنین از فعالین سازمان فدائیان بودند می توان اشاره کرد. (۱۲)

مأموران در صورتی که موفق به بازداشت کسانی که در تعقیب شان بودند نمی شدند افراد خانواده آنان را تعقیب و بازداشت می کردند. در همان زمان عناصر حزب الهی به محل کار خواهر بزرگترم با سر دادن شعار " مرگ بر کمونیست " حمله ور شده و تصمیم به گروگان گرفتن وی را داشتند. چند تن از همکاران او به کمکش می آیند و او را از دست مزدوران خمینی نجات داده و به اتاق مدیر رسانده و در ورودی را چفت می کنند و ضمن ممانعت از این عمل، عناصر سرکوب را از مدرسه به بیرون می رانند. سپس خواهرم را تا اقامتگاه قانونی اش محافظت می کنند. مسائل و مشکلات از این قبیل باعث شد خواهرم محل کار خود در خوزستان را ترک گوید.

در پی حوادث کانون بیکاران، شهردار هم مجبور به ترک پُست خود شد. به دلیل درک او از مشکلات مردم، حکم جلب برایش صادر شده بود. اجباراً او هم گریخت و مخفی شد.

گزارش مأمور رژیم میخوانیم که: به هر حال پس از يك هفته درگیری و دستگیری اعضاء اصلی بحران و فرار باقی آنها، شهر به حالت آرامش قبلی خود برگشت. " سپاه پاسداران شهر دزفول " قائله کانون بیکاران اندیمشک را ختم کرد". تاکید از نویسنده است.

در آن شرایط نشریه مجاهد شماره ۵۸ می نویسد: "دیروز هشتادمین سالروز تولد خمینی بود. ما ضمن عرض تبریک به ملت قهرمان ایران طول عمر ایشان را از خداوند بزرگ خواستاریم. باشد با طول عمر

ایشان همه آحاد ملت را در جهت مبارزه مقدس ضد امپریالیستی خلقمان همواره یاور و مددکار باشد. (۱۳)

آرزوی طول عمر برای خمینی است که بی محابا، حکم کشتار اقشار مردم را، از بدو تشکیل حکومت اسلامی صادر کرد؛ مردمی که حق دفاع از خود را ندارند. سرکوب زنان و کشتار نمایندگان مردم در ترکمن صحرا، کردستان، خلق عرب، واقعه انقلاب فرهنگی اردیبهشت ۱۳۵۹ در دانشگاهها در سراسر کشور و کشتار دانشجویان چپ و روشنفکران غیر مذهبی که برای جلوگیری از بسته شدن دانشگاهها و به حمایت از دانشجویان آمده بودند. این واقعه هم زمان شده بود با سرکوب کانون بیکاران. چنانچه "اکثریت" چنین پیامی صادر می کردند و تملق خمینی را "حزب توده" می داد؛ تعریف می شد بخاطر تمایلات و گرایش سیاسی به حکومت اسلامی ست، که آرزوی طول عمر خمینی را دارند؛ و این گونه مداحی در واقع، خوش خدمتی تلقی می شد. در مورد مجاهدین متفاوت ست و معین می گردد از ابتدا چشم به بالای سر داشته اند؛ یا اینکه بی برنامه و بهم ریخته بودند که در یک سال بعد پا به پای حکومت که سرکوب سراسری را آغاز کرده بود، اقدام به دفاع و عملیات مسلحانه کردند. بر اساس اخبار منتشره سازمان مذکور، اعضاء و عناصر وابسته به این سازمان تعدادی از اماکن دولت و حکومتی را منفجر ساختند.

سوم مرداد ماه ۱۳۵۹ بود هر روز صبح اخبار ساعت ۸ را از رادیو می شنیدم. رادیو اعلام کرد: سحرگاه امروز حسین شاکری، محمدرضا رستمی، هوشنگ رستمی و محمد رضا نامداری معروف به چرخی به حکم دادگاه ویژه، خرابکار، اغتشاشگر، عامل درگیری، تشنج و تهییج مردم به کشتار سپاه پاسداران، محارب، مرتد و مفسد فی العرض تشخیص داده شده و حکم اعدام آنان سحرگاه امروز در محوطه زندان کارون به اجرا در آمد. فکرکردم اشتباه شنیدم یا در خواب هستم. نمی توانستم باور کنم. جسمم بیدار بود اما سختی واقعه ذهنم را خواب می کرد. در همان حالت دستم را به سوی گوشی تلفن دراز کردم اما شماره هر کس را که گرفتم هیچ جوابی نشنیدم. دوباره در خوزستان چه غوغایی به پا کرده بودند؟ افراد بیکار را به جای استخدام و دادن شغل به گلوله بسته بودند. حکم صادره از سوی همان افرادی بود که به ظاهر برای حل مشکلات آمده بودند. سپاه پاسداران به روی مردم آتش گشوده بود به زنده و زخمی و جنازه مردم رحمی نکرد؛ هر کس را که دیدند بازداشت کرده بودند و در ۳ مرداد مجدداً اهالی شهر را داغدار کرده بودند.

من مرتب شماره گیری کردم. می خواستم بدانم در سرزمین من حقیقت کجاست. پس از ساعتها، هر کس گوشی را بر می داشت تا سلام مرا می شنید گوشی را می گذاشت.

تمام تلفنهای منطقه کنترل بود. وحشت همه مردم را بر داشته بود. همه می ترسیدند توضیح اضافه ای در میان مکالماتشان باشد. سر انجام تا پایان روز حقیقت را پاره پاره یافتم. حقیقت همچون آزادی در زندان بود. در سحرگاهی دیگر، خون تعدادی دیگر ریخته شد. تعدادی از مردم بی دفاع خوزستان با توطئه های سپاه پاسداران محکوم به اعدام شدند.

روزنامه انقلاب اسلامی با کینه و نفرت و بدجنسی خبر را دوگونه منتشر ساخت: ۱- در عنوان خبر نوشتند: به اتهام " همکاری با رژیم گذشته و کشتار مردم اندیمشک" تیرباران شدند. (۱۴)

نوشته اند که بیکاران در کشتار مردم دخالت داشتند در حالیکه مردم مسلح نبودند؛ کشته شدگان با سلاح گرم کشته شده بود و قاتل کسی به جز سپاه پاسداران نبود!

۲- در متن خبر نوشتند: ۴ تن از کسانی که در جریان " درگیریها و کشتار مردم در اندیمشک" شرکت فعال داشتند بحکم دادسرای انقلاب اسلامی شهرستان دزفول تیرباران شدند. (۱۵)

روزنامه انقلاب اسلامی طوری گزارش می دهد که گویا بیکاران خود، خود را از پای درآورده و اسلحه به روی یکدیگر کشیده اند. با چنان نفرتی از بیکاران این گزارش را منتشر می سازد که سپاهی سرکوبگر حامی نظام در اعترافات خود این چنین ننوشته است. بر اساس اعترافات و اسناد موجود ماموران سپاه پاسداران چنین گزارشی نداده اند.

بنابر همین گزارش روزنامه انقلاب اسلامی بنقل از " سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دزفول " اسامی این افراد و جرائمشان باین شرح اعلام شد:

۱- محمدرضا نامداری معروف به محمدرضا چرخي بجرم استفاده از اسلحه برای ارباب مردم و فعالیت چشمگیر در زدو خورد اندیمشک و مقابله با سپاه پاسداران. (۱۶)

۲- هوشنگ رستمی بجرم رهبری گروههای منحرف در حمله به سپاه

پاسداران اندیمشک و تبلیغات و تحریکات سوء و تصرف ادارات دولتی منجمله راه آهن و شهربانی و آموزش و پرورش. (۱۷)

۳- محمدرضا رستمی بجرم سوء استفاده کلان بیت المال و خارج نمودن اموال از ایران و لو دادن دانشجویان ایرانی و داشتن روابط حسنه با سیا در آمریکا تحریک و طرحریزی درگیریهای اندیمشک بموجب اظهارات خود. (۱۸)

۴- حسین شاکری بجرم تحریک و تشویق به تحصن و تصرف به شرکت موثر و فعال در درگیریهای خونین اندیمشک. (۱۹)
کشتار پشت کشتار

پس از فرمان خمینی که گفت: بگیرید و بکشیدشان. جا در جا. در دادگاههای زندانهای کارون و یونسکو، اولین اتهام وارده به بسیاری از بازداشت شدگان در سال شصت، حمایت از کانون بیکاران و شرکت در درگیری ها بود. به همین دلیل، احکام بسیاری از آنان جز حکم اعدام چیز دیگری نبود. قضات به قلع و قمع اهالی منطقه مسکونی ساختمان واقع در شهرستان اندیمشک حکم دادند و سپاهیان سرکوبگر از هیچ کشتاری اباء نکردند. ماموران، در خیابانها، تعدادی از دانش آموزان پسر را هدف گلوله قرار دادند و بدنیاال فتوهای پیاپی و بهانه های واهی، تعدادی از کارکنان بیمارستان را دستگیر کرده و تعدادی برای نجات جان خود متواری شدند.

توسط سپاه پاسداران مزاحمتهای زیادی بر بازیکنان تیم فوتبال «نیرو» که از تیمهای یک دست و موفق آن سالها بود، وارد می شد. آقای مجید کایدی که سرپرست تیم بود در آن سال ها خون دل زیادی خورد؛ بی شک او از - پویندگان راه جهان پهلوان غلامرضا تختی - بود. ایشان زحمت زیادی کشید تا قهرمان ورزشی تربیت کند و در میان آنها چند نفری جزء بازیکنان جوانان خوزستان و امید آینده تیم ملی فوتبال کشور بودند. اما تنگ نظران و نو کیسه گان خمینی اعمال نفوذ کردند و بازیکنان این تیم را به خاطر حزب الهی نبودن مورد اذیت و آزار قرار داده و مشکلات فراوانی برای تک تک آنها و گاه خانواده و اطرافیانشان ایجاد کردند. چند تن از آنان و از جمله برادرم را که از تیم منتخب خوزستان و جوانان تیم ملی بودند حذف کردند. محمد و قدرت کایدی که از بازیکنان تیم بودند به اتهام هواداری از مجاهدین اعدام شدند. و سرانجام با روی کار آمدن دیوانه ای به نام «شمس داودی» که رئیس تربیت بدنی بود، ورزش فوتبال، به مدت دو سال تعطیل شد. (هدف غایی جلوگیری از تجمع و

رشد درخواست های جوانان بود. (۲۰)

سرانجام نظام سرمایه داری در ایران کانون های بیکاران را تعطیل و مزدواران و حافظان سرمایه، تعدادی از هم میهنانمان را با ضرب گلوله از پای در آوردند. کودکان را با سرب داغ کشتند و یا در زندان ها به جوخه آتش سپردند؛ و به آنها اتهام اشرار و تجزیه طلب زدند. مردم بی دفاع را که نان می خواستند؛ مسلح و اختشاش گر معرفی کردند بدون آن که بتوانند آماری از صدمات وارده به دولت از سوی مردم ارائه بدهند و بدون آن که مدرکی منتشر کنند و در آن اشاره به تلفات جانی سپاه سرکوبگر خمینی در درگیری داشته باشند. و غمگانه تر این ست که سپاهیان سرکوبگر دزفول و اندیمشک بسیاری از جوانان و نوجوانان شهر را در بی عدالتی و قساوت قلب به جوخه های اعدام سپردند برای داشتن و یا پخش اعلامیه ای در تایید کانون بیکاران و در محکومیت اعمال جنایتکارانه دولت جمهوری اسلامی.

لندن

مرداد ۱۳۹۲

gozide1@gmail.com

<https://www.facebook.com/pages/Gozide/۱۹۳۴۳۹۲۵۴۰۲۷۲۷۹?ref=hl>

زیرنویس و فهرست منابع:

- ۱- سروده ای ست از زنده یاد " شاهین دژشکن" هوادار سازمان چریک های فدایی خلق بود که به هنگام سرکوب کانون بیکاران اندیمشک مورد اصابت گلوله های سپاه پاسداران قرار گرفت و کشته شد.
- ۲- " غلام بندری" یکی از بازیکنان قدیمی و خوب تیم نیرو بود. پس از آزاد شدن از زندان در اسفند ماه ۱۳۶۳ مورد اصابت ترکش خمپاره های عراقی قرار گرفت و چندی بعد در یکی از بیمارستانهای اصفهان درگذشت و همه اعضاء تیم داغدار و یک سال سیاهپوش بودند. سپاه پاسداران به پدر غلام مراجعه کرده و پیشنهاد داده بودند تا موافقت کنند و زنده یاد غلام را همراه دیگر جانبازان جنگی طبق برنامه سپاه دفن کنند. ولی خانواده او نمی پذیرند و این وظیفه را به تیم نیرو محول می کنند. بعد از ماجرای خاکسپاری ماموران سپاه هر از چندی بازیکنان تیم را برای پوشیدن لباس عزا (سیاه) مورد بازخواست و سوال و جواب قرار می دادند. ماموران از هماهنگی و اتحاد عمل بازیکنان این تیم در وحشت بودند.
- ۳- آخوند بهداروند او را چنین معرفی می کند: «غلامعلی رشید» فرمانده عملیات سپاه دزفول وارد حیاط سپاه اندیمشک شد؛ جوانی کوتاه قد، سیه چرده که به محض ورود با عده ای از مسئولین سپاه و نیروهای مستقر خصوصاً حسن مقدم که بخون اندیمشکی ها تشنه بود صحبت و مشورت کرد. و اضافه می کند: ساعت ۹ صبح سپاه دزفول که سپاه اندیمشک زیر نظرش بود وارد عمل شد و به کمک ما آمدند. " آمدن بچه های دزفول به شهر، التهاب شهر را بیشتر کرد!" تاکید از نویسنده است.

۴- " اسماعیل موسوی" فرمانده سپاه پاسداران بود و بر اساس اظهارات خودش با مأموریت ویژه او را فرستاده بودند. گرچه بزرگ شده منطقه ساختمان در شهر بود ولی نقش بالایی در سرکوب و کشتار مردم اندیمشک داشت. او هم مثل سایر مسئولان نظام فقط حرف زد، وعده توخالی داد. او نه تنها هیچ کمکی برای رفع مشکل مردم نکرد بلکه در اقدام به کشتار و اعدام مردم مجدانه فعال بود.

۵- " قدرت کایدی" در سال شصت دستگیر و مدتی در زندان بود. پس از آزادی از زندان، از سوی سپاه پاسداران و دیگر مزدوران رژیم، مزاحمت‌های زیادی برای او ایجاد کرده بودند. در خیابان، در استادیوم ورزشی، در صف ناوایی، در خانه و... سلب آسایش از او شده بود. سرانجام به دنبال توطئه ای که جلادان خمینی برای او و برادران " باشلو" و تنی دیگر از اهالی شهر کرده بودند، در اندیمشک مجدداً دستگیر و بلافاصله، در محوطه زندان یونسکو، به جوخه اعدام سپرده شدند و برای مادر داغدارشان هیچ چیز جز خاکستر قلب آتش زده قدرت و برادرش محمد، که او نیز اعدام شده بود به یادگار نماند. .

قدرت هیچ گونه وابستگی به دسته و گروهی نداشت. او یکی از هزاران انسان مبارز و مخالف جمهوری اسلامی و یکی از قربانیان بی عدالتی حاکم بر کشور ایران است. او را به اتهام همکاری با مجاهدین اعدام کردند در صورتیکه حتی، ایدئولوژی مجاهدین و چپ و راست را نمی دانست!

۷- محمد مهدی بهداروند در خاطرات خود می گوید: در همین حال و هوا بود که درگیری‌های جمعیتی به نام «دیپلمه‌های بیکار» با مرکزیت چریک‌های فدایی خلق، شهر را دچار آشفتنگی و تلاطم کرده بود و خلیه‌ها که می‌خواستند از این آب گل آلود ماهی بگیرند شرایط اندیمشک را خیلی حادثر از آن چه که نشان می‌داد گزارش می‌کردند.

گزارش دروغین و خیالی این آخوند - پاسدار برای سرپوش گذاشتن بر سرکوب کانون بیکاران است و هدفی دیگر را دنبال نمی‌کند. حقیقت امر این است که قبل از انشعاب در سازمان فداییان، اعضاء پیشگام شاخه خوزستان، در صف مردم بودند و از مردم حمایت می‌کردند. از هنگامیکه انشعاب در سازمان شد کادرها و رهبران آنها بدون فوت وقت به حمایت از حکومت ضد خلق جمهوری اسلامی ایران اقدام کردند. آنها پیشگام را در تملک در آورده و بین فامیل و همسایگان نشان تقسیم کار و مسئولیت کرده بودند. و اگر گفته شود که پیشگام اندیمشک پیش از انشعاب از مواضع ضد امپریالیستی خمینی حمایت می‌کرد و گرایش به همکاری با سپاه داشتند؛ سخنی به اشتباه نیست.

۸- بیکار شماره ۵۳، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹

۹- در بسیاری از کشورها انقلاب‌های رهایی بخش رخ داده است؛ در ایران بر عکس شد و انقلاب اسارت‌بار و متحجرانه صورت گرفت و قدرت در دست مسلمانان جاهل جایه جا می‌چرخد. دلمان خوش بود که سلطنت را سرنگون می‌کنیم. در بعد از انقلاب ۱۳۵۷ آقای " ابراهیم لقمانی" چند بار کمک کردند تا از دست سپاهیان متوحش و جنایت کار بگریزم و جان بدر ببریم بیکار در درگیری‌های بیکاران و بار دوم در تهران. یک بار هم در اوایل انقلاب کمک کردند تا برادرم « بابک» که ۱۵ سال بیش نداشت و در بازداشت بود آزاد شود. ابراهیم لقمانی اکنون مردی ساخورده و هنوز ساکن اندیمشک است.

۱۰- " بهزاد" به اتهام هواداری از سازمان " فدائیان اقلیت" در سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و چند سال در زندان یونسکو بود. اکنون ساکن سوئد است.

۱۱- آخوند جنایت کار بهداروند در تارنمای خود این گونه نمایندگان خمینی را معرفی می‌کند: آن روزها دو حاکم شرع قاطع و شجاع در منطقه بودند که خیلی به حل مشکل شهر کمک نمودند. یکی حجه الاسلام سید صالح طاهری خرم آبادی و دیگری حجه الاسلام طباطبایی بود که به محض آوردن نیروهای ضد انقلاب به حیاط سپاه سریع دستور شلاق را صادر می‌کرد و سپس آن‌ها را به زندان می‌فرستاد. تاکید از نویسنده است.

<http://www.behdarvand.ir/index.php/۲۰۱۲-۱۰-۰۱-۱۶-۱۰-۵۷/۱۶۲-۲۰۱۲-۱۰-۲۹-۱۱-۳۷-۰۳>

۱۲- همانجا در لینک همراه از این جنایت برنامه ریزی شده مطالبی نوشته است.

سپاهیان دزفول و اندیمشک نتوانستند خیزش مردم را کنترل کنند و از پس مقاومت مردمی در شهر برنیامدند. سرکوب به پایان نرسید و در مخالفت با اعمال و تصمیمات ماموران حکومتی اعتراضات مردم ادامه یافت و برای سرکوب ساکنان اندیمشک نیروهای کمکی از شهرستان « خرم آباد » هم آورده بودند.

۱۳- نشریه مجاهد شماره ۵۸ بتاريخ (۱۳۵۹/ ۱۷/۲)

۱۴- روزنامه انقلاب اسلامی ۴ مرداد ماه ۱۳۵۹ شماره ۳۱۳

۱۵- همانجا

۱۶- " محمد رضا نامداری" معروف به چرخ و ابسطه به هیچ حزب و گروه سیاسی نبود. از آن روزی که یادم می آید، او را مشغول پنجرگیری دوچرخه و اتومبیل دیده بودم. هیچ وقت اقدام به کار سیاسی نکرده بود. نه مجاهد بود و نه فدائی. او را اعدام کردند چون شغل می خواست. چون نان برای خوردن می خواست. نان می خواست بخورد تا زنده بماند ولی حکومت مسلمان ها به جای زندگی به او گلوله داد. نویسنده

۱۷- " هوشنگ رستمی" انسانی آزاده، فوتبالیست و نماینده اعضاء کانون بیکاران بود. به هیچ حزب و دسته ای وابستگی نداشت. او یکی دیگر از قربانیان جامعه سرمایه داری بود. او را کشتند تا از حق خود دفاع نکند. او را برای شهادتی که داشت، کشتند. هوشنگ اعدام شد چون با صدای رسا پرسیده بود: "چرا صبر انقلابی برای بدبخت و بیچارههاست؟ چرا صبر برای سرمایه داران و دزدان، آنها که کشور را چپاول می کنند نیست؟" با اعدام هوشنگ، از نو عروشه سوسن هیچ نماند جز پوستی و استخوانی.

۱۸- " محمد رضا رستمی" عضو کانون بیکاران و هوادار فدائیان بود. اطلاعی در دست نیست که پس از انشعاب در سازمان فداییان از مواضع کدام یک دفاع می کرده ست. او بیش از شش ماه نبود که از آمریکا به ایران بازگشته بود.

۱۹- " حسین شاکری" عضو کانون بیکاران و از فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بود. نشریه کار اکثریت در باره اعدام حسین مطلبی منتشر نکردند ولی هواداران اقلیت در شهرستان دزفول و اندیمشک نام حسین شاکری را بر گروه خود نهادند.

۲۰- " مجید کایدی" از مربیان خوب و شایسته ورزش کشور بود. او شخصیتی مردمی و درخور احترام داشت. همواره در کنار و همراه مردم بود در تحمل سختی ها و در شادی خوشی ها. او معترض به وضعیت سیاسی کشور بود و به خانواده های بسیاری کمک رساند و در چند سال پیش سرانجام در صانحه ی تصادف اتومبیل در جاده اهواز- اندیمشک درگذشت. یادش گرامی باد.

توضیح :

در باره کشتار اعضاء "کانون بیکاران"، آخوند- پاسدار « محمد مهدی بهداروند » که عضو سپاه پاسداران بوده و بسوی مردم بی گناه آتش گشوده معترف است که سپاه پاسداران دزفول به کمک سپاه اندیمشک آمده بودند برای ریختن خون مردم در شهر. او در تارنمای خود به دروغ پردازی های زیادی دست زده و به تحریف از این واقعه خونین پرداخته و می نویسد: درگیری های جمعیتی به نام «دیپلمه های بیکار» با مرکزیت چریک های فدایی خلق، شهر را دچار آشفتنگی و تلاطم کرده بود و خیلی ها که میخواستند از این آب گل آلود ماهی بگیرند شرایط اندیمشک را خیلی حادتر از آن چه که نشان میداد گزارش می کردند. در این اغتشاش آنها در ابتدا اداره آموزش و پرورش را در خیابان شریعتی (سینا) تصرف کردند و قصد داشتند بخشداری و سپاه را نیز تسخیر کنند. بچه های انقلابی و حزب الهی به همراه بچه های سپاه با تمام وجود برای مقابله با این حرکت وارد میدان شدند. آن روز در شهر اوضاع عجیبی رقم خورده بود. یادم هست که شهید «غلامعباس سروندی» در حالی که پرچم سبز منقش به لا اله الا الله را در دست داشت از دیوار سپاه پایین پرید و تکبیرگویان به سوی جمعیت ضدانقلاب حرکت کرد. عده ای هم با دیدن این صحنه پشت سر او راه افتادند. درگیری شدیدی

رخ داد. "باران سنگ و گلوله بود" که به سوی سپاه می-آمد. درگیری خیابانی غوغا می-کرد. ضد انقلاب يك ماشين جهادسازندگی را آتش زده بود. آن روز هر کس پاسدار، حزب الهی یا دزفولی بود او را می-گرفتند و مفصل کتک می-زدند. شهر در يك التهاب عجیبی فرو رفته بود. سپاه هر چه نیرو داشت همه-را بسیج کرد و به صحنه آورد تا بلکه ضدانقلاب نتواند ساختمان سپاه را تصرف کند. آن‌ها هر چه سعی می کردند خود را به سپاه برسانند و آن را خلع سلاح بنمایند بچه های سپاه راضی نمی شدند که آن‌ها پیروز میدان باشند. دو روز از ماجرا گذشته بود. همراه عده-ای از بچه-ها به هتل معروف شهر به نام «هتل اقبال» رفتیم که از بالای ساختمان محوطه-ی محل تجمع ضدانقلاب را زیر نظر داشته باشیم. هر لحظه بیم آن می-رفت شهر را منافقین و چریک های فدایی قبضه کنند که اگر این اتفاق می-افتاد معلوم نبود چه بر سر ما می-آمد. ساعت ۹ صبح سپاه دزفول که سپاه اندیمشک زیر نظرش بود وارد عمل شد و به کمک ما آمدند. " آمدن بچه های دزفول به شهر، التهاب شهر را بیشتر کرد" چرا که کینه های قبلی شعله ور تر شده بود. هر کسی از ضد انقلاب یکی از بچه های سپاه و طرفدار سپاه را دستگیر می-کرد برای این که بفهمد دزفولی است یا نه او می-گفتند از ۱ تا ۵ بشمار که دزفولی های در تلفظ عدد پنج لحن خاصی داشتند و به محض تلفظ این عدد لو می-رفتند و همین باعث می-شد که او را با کتک بسیار به اداره آموزش و پرورش می-بردند که قبلاً آن را تصرف کرده بودند. ساعت ۱۰ صبح «غلامعلی رشید» فرمانده عملیات سپاه دزفول وارد حیاط سپاه اندیمشک شد؛ جوانی کوتاه قد، سیه چرده که به محض ورود با عده-ای از مسئولین سپاه و نیروهای مستقر خصوصاً حسن مقدم که از انقلابیون قدیمی دزفولی بود به صحبت و مشورت پرداخت. دقایقی بعد در حالی که عده ای از بچه های عصبانی فریاد می زدند؛ چرا حمله نمی کنید؟ باید با تیراندازی کار را تمام کنیم، غلامعلی رشید محکم و قاطع فریاد زد هر کس تیراندازی کند خودم او را با گلوله میزنم، احدی حق تیراندازی ندارد. دو روز بعد بچه های شهر به کمک نیروهای سپاه به اداره آموزش و پرورش محل مرکزیت منافقین بود حمله کردند که ضمن تصرف آن جا بسیاری از افراد ضد انقلاب را دستگیر نمودند. آن روزها دو حاکم شرع قاطع و شجاع در منطقه بودند که خیلی به حل مشکل شهر کمک نمودند. یکی حجه الاسلام سید صالح طاهری خرم آبادی و دیگری حجه الاسلام طباطبایی بود که به محض آوردن نیروهای ضد انقلاب به حیاط سپاه سریع دستور شلاق را صادر می-کرد و سپس آن‌ها را به زندان می-فرستاد. از شروع درگیری تا پایان آن تماماً در سپاه بودم و نمی-توانستم به خانه-مان بروم زیرا هر يك از ما را که می-گرفتند کارش تمام بود. روز سوم درگیری عروسی خواهرم خدیجه بود که من جرات رفتن به خانه-مان را نداشتم زیرا بسیاری از افراد محله مان از اعضای منافقین و ضد انقلاب بودند که به خون من تشنه بودند. به هر حال پس از يك هفته درگیری و دستگیری اعضای اصلی بحران و فرار باقی آن‌ها، شهر به حالت آرامش قبلی خود برگشت.

آخوند بهداروند در گزارش خود از این جنایت برنامه ریزی شده نوشته است " سپاه پاسداران شهر دزفول" قائله کانون بیکاران اندیمشک را ختم کرد".